

تغییرات و تحولات نیروهای اجتماعی و قشربندی‌های شیعیان افغانستان

□ عبدالقیوم آیتی *

چکیده

این مقاله ساختار قدرت و قشربندی اجتماعی شیعیان افغانستان - به‌ویژه هزاره‌ها - را از دوره نظام میرها در قرن نوزدهم تا دوره جمهوریت بررسی می‌کند که تغییرات و تحولات نیروهای اجتماعی و قشربندی و داده‌های مقاله بر اساس منابع تاریخی، تعاریف جامعه‌شناختی قومیت و قشربندی، و مشاهده میدانی گردآوری شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سلسله‌مراتب سنتی مبتنی بر مالکیت زمین و اقتدار مذهبی، پس از براندازی نظام میری به‌دست عبدالرحمان و سپس در جریان جهاد علیه شوروی و تأسیس نظام جمهوریت، بارها بازتولید و بازسازی شده است. نیروهای اجتماعی و قشربندی؛ چنان‌که در دوره جمهوریت، قشربندی شهری بر مذهب، سیاست و اقتصاد و قشربندی روستایی بر مذهب، زمین و پول استوار شد و تحرک اجتماعی شیعیان - چه در مسیر جهاد و مهاجرت و چه در مسیر تحصیل - به‌طور چشم‌گیری گسترش یافت.

کلیدواژه‌ها: هزاره‌ها، قشربندی اجتماعی، ساختار قدرت، قومیت، تحرک اجتماعی، شیعیان افغانستان.

*. دکتر اندیشه معاصر مسلمین جامعة المصطفی ﷺ العالمیه (Ayatiqayom@gmail.com).

مقدمه

شیعیان افغانستان در دو قالب روستایی و شهری زندگی می‌کنند و بیش از ۹۰ درصد آنان را هزاره‌ها فارسی‌زبان تشکیل می‌دهند. پرسش اصلی این مقاله آن است که ساختار قدرت و نظام قشربندی در میان این گروه چگونه شکل گرفت و در بستر تحولات سیاسی دو سده اخیر - از استبداد میرهای محلی و براندازی آن به دست عبدالرحمان تا جهاد علیه شوروی و برآمدن جمهوریت - چه تغییراتی را از سر گذرانده است. اهمیت این پرسش از آن روست که تغییرات ساختار قدرت، شاخصی بنیادین برای فهم تحولات اجتماعی، سیاسی و قومی افغانستان است.

برای پاسخ، نخست تعاریف نظری «گروه قومی» و «قشربندی اجتماعی» از متون جامعه‌شناسی ارائه می‌شود؛ سپس ساختار قدرت در جامعه روستایی و شهری به تفکیک دوره‌های تاریخی تحلیل می‌شود، از جمله با استناد به ترسیم ساختار اجتماعی هزاره در قرن نوزدهم، در ادامه، قشربندی جدید دوره جمهوریت و پدیده تحرک اجتماعی بررسی و سرانجام یافته‌ها جمع‌بندی می‌شود.

الف) ساختار قدرت جوامع روستایی و ساختار قومی

شیعیان افغانستان از لحاظ ساختار اجتماعی و هرم قدرت در دو قالب جامعه روستایی و جامعه شهری دسته‌بندی می‌شوند؛ زیرا که هزاره‌ها فارسی‌زبان‌اند و بیش از ۹۰ درصد جامعه شیعیان افغانستان را تشکیل می‌دهند، کاوش‌های صورت گرفته بیشتر به این گروه قومی است.

۱. ساختار قدرت در جامعه روستایی

خانواده، کوچک‌ترین واحد اجتماعی در جوامع روستایی و شهری است؛ اما این مفهوم در جامعه روستایی - شیعه‌نشین - در روستاهای هزارستان، مفهومی گسترده‌تر و وسیع‌تر را در بر می‌گیرد. خانواده هزاره ممکن است علاوه بر خانواده اصلی پدر و مادر، شامل خانواده‌های

پسران، دختران، برادران، خواهران و حتی خانواده‌های دهقانان و خدمت‌کاران خانواده اصلی نیز شود. درواقع پدر؛ به‌عنوان کلان و موسفید خانوار است که صاحب اراضی و زمینه‌ای کشاورزی وسیعی است و سایر افراد به نحوی به او وابستگی دارند که از چند خانوار هزاره، واحد بزرگ‌تر به نام‌های تول (تیره)، تولوار یا تولواره به وجود می‌آید. درگذشته رئیس تول (طایفه) را ملک اطلاق می‌کردند. از نظر اجتماعی، ملک، رئیس چندین خانوار و مسئول حل اختلافات خانواده‌ها بوده است؛ بنابراین، در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مقام وی چندان محل اعتنا واقع نمی‌گردید. برعکس ملک، ارباب یا خان جایگاه و مقامی که از نظر موقعیت سیاسی و اقتصادی از جایگاهی بالاتر برخوردار بود و منصب وی کاملاً رسمی به شمار می‌رفت. خان یا ارباب درواقع رئیس یک طایفه بود و طایفه از چند تول تشکیل می‌گردید.

طایفه واحدی پیچیده با شبکه‌ای از مناسبات اجتماعی و اقتصادی است. بالاترین واحد اجتماعی هزاره‌ها قوم است که از مجموع چند طایفه تشکیل می‌گردد. قوم در مقایسه با طایفه و تول، شبکه پیچیده‌تری از روابط، اعم از مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد. (موسوی، ۱۳۷۹: ۸ و ۷۵) قبل از تسلط عبدالرحمان خان بر سرزمین‌های هزاره‌ها، رئیس هر قوم ملقب به سلطان، میر (امیر) و یا بیگ بود که از میان، لقب میر از همه مشهور و مهم به حساب می‌آمد.

قبل از دوره امیر جابر، مناسبات اجتماعی حاکم در افغانستان، ازجمله در میان هزاره‌ها، بر اساس و پایه حاکمیت نظام فئودالی اداره می‌شد. میرها با در اختیار داشتن زمینه‌ای وسیعی کشاورزی، گله‌های بزرگ و سربازان مسلح، فئودال‌هایی بودند که در رأس ساختار قدرت جوامع روستایی قرار داشتند. آن‌ها به کمک نیروهای مسلح، سلطه خویش را بر رعیت و گاهی بر اقوام و طوایف مجاور تحمیل می‌کردند. میرها در اداره امور منطقه خویش کاملاً مستقل بودند. نوع و میزان مالیاتی پرداختی که از سوی مردم باید به تائید و به‌وسیله آن‌ها تعیین می‌گردید. مقدار کمی از مالیات اخذشده به پایتخت ارسال می‌گردید و بقیه در دست آن‌ها باقی می‌ماند. این امر، موجب می‌شد که میرها روزبه‌روز بر ثروت و قدرت و در نتیجه بر اعمال قدرت و نفوذ خویش در منطقه تحت تسلط‌شان گسترده‌تر شود.

حاکمیت میر کاملاً مطلقه و استبدادی بود به طوری که پیرایند و دستورات او، در میان قبیله به عنوان قانون تلقی می شد. او هرگونه که می خواست با مردم رفتار می کرد و تنها مانعی که او را از ظلم و تعدی بیشتر باز می داشت، برخی از آداب و رسوم حاکم بر قبیله بود. عده ای را عقیده بر آن است که میرهای هزاره در اعمال خشونت بر رعیت، نسبت به هم تیان افغان (پشتون) خود یعنی خوانین افغانان، از جرئت و جسارت بیشتری برخوردار بودند. به طور نمونه، محمد رفیع بیگ، میر دایزنگی، مدعی بود که: «من مالک رعیت خود هستم. اگر بخواهم همه آن ها را به ازبک ها بفروشم، احدی از آن ها شهادت آن را ندارد که با خواسته من مخالفت کند. آن ها همه نوکران و غلامان من می باشند.» (همان، ۷۸؛ تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۱۱)

میرها علاوه بر منابع سرشار اقتصادی، بر سازمان های اداری و قضایی منطقه نیز تسلط کامل داشتند. «محاکمه و صدور حکم در دربار میر، توسط خود میر بر طبق عادات و سنن هزارگی صورت می گرفت و هرکسی می توانست در آن شرکت نماید، هم مدعی و هم مدعی علیه. میر برای اجرای امور، روزانه دوباره اجلاس دایر می ساخت. مجلس اول را بعد از نماز صبح و مجلس دومی را بعد از چاشت... جنایاتی از قبیل قتل و دزدی در هزاره جات به ندرت اتفاق می افتاد. شدیدترین مجازات در فیصله های محکمه، همان صدور حکم برای تبدیل کردن یک شخص به غلام یا برده بود که بعد از حکم، شخص مذکور را به فروش می رساندند. رشوه ستانی به شدت محکوم می شد. شکم کسی را رشوه گرفته بود پاره می کردند. کسانی که به زنا محکوم می شدند (هم مرد و هم زن) هر دو به برده تبدیل می گشتند و پول به دست آمده از فروش آن ها مستقیماً به میر تسلیم می شد» (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۱۲).

میر در اداره منطقه خویش از مباشران، ناظران و کاتبانی بهره می گرفت. میرها معمولاً چندین همسر انتخاب می کردند. زن های میر به «آغه» (همان) معروف بودند. آن ها در مباحث عمومی شرکت می ورزیدند و در کنار شوهران خویش به رتق و فتق برخی از امور می پرداختند. (همان، ۹-۱۰۸)

هر میر، نیرویی مسلح و گروهی محافظ در اختیار داشت که تعداد این نیروها نشان دهنده اقتدار وی بود. هرچه تعداد این نیروها بیشتر بود، قدرت، نفوذ و اعتبار میر نزد رعیت و مردم

سایر مناطق افزایش می‌یافت. میرها برای تأمین مایحتاج نظامیان خود، مقداری زمین به‌عنوان جاگیر در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند. معمولاً مقام و قدرت میر پس از مرگ به فرزندان او منتقل می‌شد. (همان، ۱۱۰) بااینکه که میرها در منطقه خود کاملاً مختار بودند و در بسیاری از مسائل شخصاً اقدام می‌کردند؛ اما اتخاذ تصمیمات مهم در هزاره‌جات با تشکیل مجلسی عمومی به نام «اولوس» صورت می‌گرفت که معمولاً شرکت در آن برای همه اقشار آزاد بود. اولوس‌ها امروزه نیز دایره می‌گیرند. تعداد اعضای که در یک اولوس شرکت می‌کنند بستگی به اهمیت مسائلی دارد که درباره آن تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد. مثلاً اگر اولوس برای بحث پیرامون مسائل یک روستا تشکیل گردد، افراد شرکت‌کننده به ساکنان همان روستا محدود می‌شوند؛ اما در مورد مسائلی به حیثیت تمامی هزاره‌ها مربوط است. اولوس‌هایی بسیار بزرگ و وسیع برپا می‌گردد. در سال ۱۲۵۵ق، مردم هزاره‌جات مجبور شدند تا در یک مجلس عمومی شرکت کنند و در مورد تجاوز انگلیسی‌ها بحث و مشورت نمایند. در این اجلاس که پس از اولین تجاوز انگلیسی‌ها به سرزمین افغانستان صورت گرفت تمامی رهبران طوایف و قبایل هزاره مشارکت کردند (موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸۰-۸۱).

پس از میر، خان یا ارباب و شخصیت‌های مذهبی در میان روستائیان از قدرت و نفوذ سیاسی برخوردار بودند. خان‌ها حلقه واسط میرها با ملک‌ها محسوب می‌شدند. درواقع خان‌ها عامل انتقال و اجرای اوامر و تصمیمات میرها در سطح جامعه روستایی به‌حساب می‌آمدند. اقشار مذهبی نیز در جامعه هزاره از اهمیت بالایی برخوردارند. سادات، روحانیان، پیران، کربلایی‌ها و زوار (زیراین مشهد مقدس) از افراد ذی‌نفوذ مذهبی بودند و بدون حضور و مشورت ایشان هیچ تصمیم مهمی صورت نمی‌گیرد. قبل از سلطه عبدالرحمان خان، سادات نه تنها مهم‌ترین شخصیت‌های مذهبی شیعه محسوب می‌شدند بلکه در میان اهل سنت هم دارای خاصی و احترام بودند. سادات که خود را از اعقاب رسول خدا و ائمه طاهرین (علیهم‌السلام) می‌دانند یکی از مهم‌ترین مراجع حل اختلافات مردم به‌حساب می‌آیند. «هزاره‌ها عقیده دارند که به اصالت نژادی سادات، تمام سیدها دارای قوه خارق‌العاده می‌باشند.» (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۱۵) به همین جهت سادات شیعه در افغانستان نسبت به

همنوعان خود در ایران، عراق و لبنان از احترام و نفوذ بیشتری برخوردارند. (یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸۵) در میان شیعیان اثناعشری پس از سادات، روحانیان، نفوذ و اعتبار بیشتر داشتند. همین جایگاه و موقعیت را پیرها در میان شیعیان اسماعیلی مذهب دارا بودند. زیارت کربلا آن‌هم در زمان‌های قدیم که کربلا رفتن به این سهولت نبود برای شیعیان افتخاری بزرگ و نعمتی الهی به شمار می‌آمد. زوار نیز کسانی بودند که به زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام مشرف می‌شدند. سفر به مشهد مقدس که در نزدیکی هزاره‌جات موقعیت داشت کار آسانی بود و این سفر برای بسیاری از ایشان امکان‌پذیر بود؛ بنابراین، کربلایی یا زائر بودن برای افراد عادی، امتیازی محسوب نمی‌شد، بلکه این القاب به نفوذ و اعتبار بیشتر طبقه حاکم یعنی میرها، خان‌ها، ملک‌ها، روحانیان کمک فراوانی می‌کرد. (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۲۰) در ساختار قدرت جوامع روستایی پس از افراد و شخصیت‌های مورد اشاره به ترتیب نوکرها و عمال طبقه حاکم، خرده مالکان و کشاورزان از مقام و منزلت اجتماعی برخوردار بودند. نوکرها و عمال طبقه حاکم شامل نیروهای مسلح، مباشران و خدمتکاران میرها و سلطان‌ها می‌شدند. خرده مالکان نیز کسانی بودند که یا خود بر روی زمین‌هایشان کشاورزی می‌کردند و یا زمین‌های خویش را برای کشت و کار با عقد قراردادی مشخص در اختیار کشاورزان بی زمین قرار می‌دادند. خرده مالکان، کشاورزان و مردمان بی کاره، طبقه محکوم و رعایا محسوب می‌شدند و از نظر منزلت در قاعده هرم قدرت قرار می‌گرفتند.

در طی جنگ‌های عبدالرحمان با هزاره‌ها، بسیاری از امیران هزاره جان خود را از دست دادند و یا به فرمان امیر جائر به کابل انتقال پیدا کردند و در زندان‌های بلندمدت گرفتار شدند. عبدالرحمان به منظور جلوگیری از اتحاد دوباره سران هزاره و بروز شورش‌های مجدد، نظام میری را از جغرافیای هزاره‌جات برچید و به جای آن اربابان افغانان را به منطقه فرستادند. مقامات رسمی افغان نیز از ترس بروز اغتشاشات، بعضی از هزاره‌ها نامدار و صاحب نفوذ را به عنوان ارباب و ملک‌های محلی معرفی کردند. بدین‌سان ارباب‌ها ملک‌های هزاره که حلقه‌ی واسطه بین توده‌ای مردم و مقامات اداری افغان بودند به موقعیت تازه اجتماعی نائل آمدند. (پولادی، ۱۳۸۰: ۴۱۷) هم‌زمان با نابودی میرها، عبدالرحمان، فرمان جمع‌آوری

سادات، کربلایی‌ها و زوار را از سطح جامعه هزاره صادر کرد. بسیاری از این افراد در زندان‌ها جان سپردند و این مسئله باعث تضعیف موقعیت آنان در هزاره‌جات شد؛ بنابراین، با تغییر ساختار قدرت در جوامع روستایی، ملک‌ها و روحانیون در محور ساختار قدرت جایگزین شدند. به تدریج روحانیون کم‌سواد جای خود را به عالمان و روحانیانی تحصیل کرده حوزه‌های ایران، عراق سپردند. پس از آغاز مقاومت در برابر ارتش اشغالگر شوروی، روحانیان همچنان در محور رهبری هرم قدرت اجتماعی باقی ماندند و حتی به تحکیم موقعیت خود پرداختند؛ اما ملک‌های جای خود را به سران گروه‌ها و احزاب واگذار کردند (روآ، ۱۳۶۹: ۸۳). در ساختار جدید اجتماعی پس از علما و سران احزاب، به ترتیب فرماندهان جهادی، موسفیدان و نخبگان و سرانجام عامه مردم قرار می‌گیرند (همان، ۳۵۱).

۲. ساختار قدرت در جامعه شهری

در گذشته در جامعه شهری، به ویژه شهرهای بزرگ، شیعیان قزلباش اکثریت جمعیت شیعیان را تشکیل می‌دادند. آن‌ها بیشتر در امور نظامی و کارهای دیوانی و دفتر اشتغال داشتند. در سراسر حکومت‌های سدوزایی‌ها کارمندان قزلباش از قدرت و اعتبار ویژه‌ای نزد حکام و شهروندان برخوردار بودند. در دوره محمدزایی‌ها با وجود سخت‌گیری‌های دوست محمدخان و عبدالرحمان بر شیعیان هزاره، قزلباش‌ها از طرف این حکام چندان مورد بی‌مهری قرار نمی‌گرفتند؛ اما پس از تفکر ناسیونالسیم افغانان، موقعیت شیعیان در مشاغل دولتی به خطر افتاد. بسیاری از آن‌ها در دوره زمامداری خاندان آل‌یحیی از ادارات دولتی اخراج گردیدند و این امر، موجب از بین رفتن نفوذ آن‌ها در میان مردم شد. در واقع منصب‌داران دولتی که تا این زمان درصد هر قدرت قرار داشتند از جایگاه خود سقوط کردند و به جای آن‌ها علمای شیعه از احترام و اعتبار فوق‌العاده برخوردار شدند. در هرم قدرت پس از علما، تجار و نخبگان اقتصادی قرار داشتند. وعاظ و خطبا با آن‌ها هم‌رتبه‌اند و پس از ایشان، منصب‌داران دولتی و ریش‌سفیدان محلات از منزلت اجتماعی بهره می‌برند. عامه مردم نیز در قاعده هرم قدرت قرار می‌گرفتند (عبدلی، ۱۳۹۱: ۲۹۳-۲۹۴).

۳. ساختار قومی

پیش از آنکه به ساختار قومی بپردازیم، باید مفهوم قوم و قومیت را بررسی کنیم. گرچه تصور اعضای یک قوم این است که آن‌ها بیش از هر چیز با همدیگر اشتراک خونی دارند و همگی از نسل یک جد بزرگ‌اند، ولی این برداشت تنها یک تصور عامیانه از قوم است و مطالعات علمی قوم‌شناسانه به‌ندرت می‌تواند مؤیدی برای آن بیاید. تقریباً همه اقوام جهان چنان تاریخ مبهمی دارند که هیچ‌گونه اطمینانی وجود ندارد آن‌ها از نسل یک جد بزرگ باشند. با این حال، تردیدی نیست که هر گروهی فرزندان اجدادی‌اند که در زمان‌های دور زندگی می‌کرده‌اند؛ مانند سادات که همگی از نسل پیامبر اسلام‌اند و امروزه در سراسر جهان اسلام حضور دارند؛ اما به‌طور معمول، نسل‌های انسانی به شکل مجزا و بریده از یک‌دیگر نشو و نما نمی‌کنند، بلکه باهم ترکیب می‌شوند. هرچند تعلق به جد واحد یا تصور داشتن جد مشترک کمک شایانی به ایجاد و تداوم احساس مشترک می‌کند، آنچه در شکل‌گیری و تداوم قومیت نقش اساسی ایفا می‌کند، فرهنگ و آداب‌ورسوم مشترک است که خود نتیجه همزیستی و روابط اجتماعی درازمدت است. فرهنگ یک قوم، به دلیل تمایزانی که با آداب‌ورسوم گروه‌های قومی دیگر دارد، روابط و تعاملات گرم و عاطفی افراد را میان اعضا محدود می‌کند. بدین ترتیب احساس درون‌گروهی میان آنان تقویت‌شده، اعضا در مقابل دیگر گروه‌ها احساس بیگانگی می‌کنند. شدت یافتن این احساس تعصب قومی را در پی دارد. البته، زمانی که این تشابهات و تفاوت‌های فرهنگی با تشابهات و تفاوت‌های فیزیکی همراه شود، احساس همبستگی و بیگانگی بیشتری در درون و بیرون گروه‌های قومی پدید می‌آید.

دانشمندان علوم اجتماعی تعاریف متعدد و متنوعی از قومیت ارائه کردند که هرچند برخی از آن‌ها با ویژگی‌های قومی جامعه افغانستان خوانی چندانی ندارد، ولی به‌آسانی درک و فهم ابعاد و جنبه‌های قومیت کمک می‌کند. دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، ویراسته آقای سیلرز «گروه قومی» (Ethnic group) را این‌گونه تعریف می‌کند: «گروه قومی عبارت است از دست متمایزی از جمعیت یک جامعه بزرگ‌تر که فرهنگ آن جامعه معمولاً با فرهنگ این دسته متفاوت است» (Crowell Collier and Macmillan, 1968, vol. 5 p. 167).

از نظر جاناناتان ترنر، جامعه‌شناس آمریکایی، قومیت «دسته‌ای از تفاوت‌های رفتاری، فرهنگی و سازمانی است که به ما اجازه می‌دهد تا اعضای یک جمعیت را به‌عنوان یک بخش مجزا و متمایز دسته‌بندی کنیم... هنگامی که تمایزات قومی با ترکیبات زیست‌شناسانه ظاهری، مثل رنگ پوست و یا ترکیب چشم همراه باشد، این تمایزات علائم مناسبی از قومیت می‌شود» (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۳۶) می‌توان گفت که در جامعه مورد مطالعه ما، قوم عبارت است از گروهی از انسان‌ها که دارای خرده‌فرهنگ واحدند؛ اغلب زبان و لهجه مشترک دارند؛ اغلب دارای تشابهات فیزیکی و ظاهری‌اند؛ احساس همدلی و یگانگی می‌کنند؛ و احساس برادری و تعلق به نیای و جد واحد دارند.

همان‌گونه که پیش‌ازاین اشاره شد اقوام ساکن افغانستان بر این باورند که هرکدام از یک نسل واحدند. تنها تاجیک‌ها از این جنبه کم‌وبیش متفاوت‌اند؛ زیرا بسیاری از کسانی که ادعای تاجیک بودن می‌کنند، تنها به زبان فارسی سخن می‌گویند، ولی از نظر ظاهر، برخی از آنان چهره مغولی دارند. درباره افغان‌ها می‌توان گفت که ترکیب چهره و احساس تعلق قومی و زبانی بیش از دیگر مسائل به وحدت قومی آنان کمک کرده است. احساس قومیت میان هزاره‌ها از چند عامل متأثر است: تعلق به جد مشترک، دارا بودن مذهب واحد و داشتن زبان و فرهنگ مشترک. در بررسی‌های دقیق روابط قومی در افغانستان نشان می‌دهد که احساس قومیت در نظر ساکنان این سرزمین در نهایت به معنای احساس برادری و هم‌خونی است. به همین دلیل در طول چندین سال جنگ داخلی، همه گروه‌بندی‌ها و جبهه‌گیری‌ها براساس قومیت شکل‌گرفته بود و کمتر مشاهده می‌شود که بر اساس مذهب و منافع مذهبی موضع‌گیری شود. برای نمونه، ازبک‌های سنی مذهب، بیش از دیگران به هزاره‌های شیعه‌مذهب نزدیک بودند؛ زیرا تشابهات فیزیکی‌ای میان این دو گروه قومی وجود دارد. همچنین، شمار اندکی از هزاره‌ها که میان سنی‌ها زندگی می‌کنند و به‌مرور زمان به مذهب سنی گراییده‌اند، در شدیدترین روزهای جنگ به هزاره‌های شیعه‌مذهب نزدیک شدند.

در جامعه سنتی افغانستان، قومیت نقش بسیار عمیق و گسترده‌ای در سطوح گوناگون جامعه ایفا می‌کند. برای مثال در عرصه سیاست، افغان‌ها چندین قرن حکومت را بر اساس

عصیت قومی به دست آورده و حفظ کرده‌اند و همواره تلاش می‌کنند دیگر اقوام را از این عرصه رانده همه‌چیز را به تاهایی که از قوم آن‌ها (افغان و پشتون گرفته‌شده بخوانند. چنان‌که نام کشور «افغانستان»، نام پول رایج کشور «افغانی» و حتی نام رسمی تبعه کشور «افغان» (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲) است؛ درحالی‌که افغان نام یک قوم از اقوام این کشور است. در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی نیز همه احزاب و سازمان‌های سیاسی - نظامی بر محور قومیت شکل گرفته بودند و افغان‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها هر یک احزاب و سازمان‌های خود را داشتند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳، کاندیداهای ریاست جمهوری که باید در معاون خود را نیز معرفی می‌کردند معاونان خود را از اقوام مختلف انتخاب می‌کنند تا بتوانند از این راه آرای بیشتری به دست آورند نتایج انتخابات به‌درستی نشان می‌داد که بیش از ۸۰٪ آرا بر اساس تمایلات قومی به صندوق‌ها ریخته شده است. آقای محمد محقق با قرار گرفتن در جایگاه سوم - پس از حامد کرزی و محمد یونس قانونی - شخصیت ملی هزاره‌ها گردید و از او به‌عنوان مظهر مطالبات هزاره‌ها یاد می‌شد. تصمیم سیاسی او مبنی بر مواجهه با کرزی، از او چنان چهره محبوبی ساخت که در انتخابات پارلمانی با کسب ۱۳/۸ درصد آرای شهروندان کابل، در رتبه نخست شهر کابل قرار گرفت و هزاره‌ها از این موفقیت بر خود بالیدند (آیتی، ۱۴۰۳: ۲۸۲). روشن است که قومیت تنها زمانی می‌تواند در روابط بین الاقوامی چنین نقش مؤثری ایفا کند که در روابط درون قومی نقشی مؤثرتر داشته باشد؛ بنابراین قومیت یکی از عوامل بسیار تأثیرگذار در ساختار و رفتار روابط اجتماعی مردمان ساکن افغانستان به‌طور عام و شیعیان به‌طور خاص است. ازاین‌روی، در بحث نظام اجتماعی شیعیان از طرح و بررسی آن ناگزیریم.

برخلاف شیعیان قزلباش که هویت قومی واحدی ندارند و اصالت آنان به اقوام گوناگونی چون ترک، ترکمن، کرد و لر (خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۸۳) بازمی‌گردد، شیعیان مناطق مرکزی افغانستان اغلب به قوم هزاره تعلق دارند. البته، در مناطق زیست‌بوم هزاره‌ها، سادات که سلسله اسلاف خود را به نبی مکرم اسلام، حضرت محمد ﷺ می‌رسانند نیز زندگی می‌کنند، اما سادات و هزاره‌ها چنان باهم ترکیب شده‌اند که هر دو به یک‌خرده فرهنگ تعلق دارند.

هزاره که در افغانستان به منزله یک قوم در برابر دیگر اقوام (افغان، تاجیک و ازبیک) شناخته می‌شود که خود به طوایف متعددی دسته‌بندی می‌شود. برخی از طوایف آن‌ها عبارت‌اند از دای چوپان، دای ختای، دای کندی، بهسود، دای زنگی، جاغوری، پولادی و شیخ‌علی (پولادی، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۰) گرچه اعضای این طوایف از نظر اجتماعی و جغرافیایی با یکدیگر آمیخته‌اند و در برخی از مناطق افراد طوایف مختلف باهم زندگی می‌کنند ولی اغلب آنان در مناطق مشخصی که به نام هر یک از آن‌ها شناخته می‌شود، سکونت دارند. این طوایف در وضعیت عادی با یکدیگر روابط منظم اجتماعی ندارند ولی در اوضاع بحرانی و غیرعادی که همگی آنان تهدید می‌شوند، احساس مشترک قومی و مذهبی ایشان تحریک می‌شود و جلسات یا شورای قومی در سطح هزاره‌جات تشکیل می‌شود. در دوره‌هایی که حکومت مرکزی بر این مناطق تسلط دارد، اداره امور مهم بر عهده دولت مرکزی است و به تصمیم‌گیری میان قومی نیازی نیست، اما در دوره‌هایی که حکومت سلطه خود را این مناطق از دست می‌دهد سران و بزرگان درباره امور مهم قوم و منطقه تصمیم‌گیری می‌کنند. برای مثال از دو گردهمایی سراسری هزاره‌ها که در دو مقطع حساس تاریخی کشور صورت گرفته، نام می‌بریم. گردهمایی سران قبایل و طوایف، هزاره، نخست در سال ۱۸۳۹ میلادی، یعنی زمانی انجام شد که افغانستان، هدف تهاجم نیروهای متجاوز انگلیسی قرار گرفته بود (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۰۲) و گردهمایی سراسری دوم در سال ۱۳۵۸ یعنی زمانی تشکیل شد که افغانستان به دست نوکران اتحاد جماهیر شوروی سابق افتاده بود و خطر هجوم نیروهای شوروی کشور را تهدید می‌کرد. این اجلاس سراسری به تاریخ ۱۳۵۸/۶/۱ در مرکز ولسوالی ورس برگزار شد و سران مذهبی و قومی هزاره، تشکیلاتی اداری و سیاسی به نام شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تأسیس کردند تا همه مناطق هزاره را که از سلطه حکومت مرکزی آزاد شده بود، اداره و از شیعیان کشور در سطح جهان نمایندگی کند (گروه سنیا، ۱۳۸۱: ۶۰۶).

جامعه هزاره درگذشته مانند همه جوامع سنتی و قبیله‌ای دیگر، جامعه‌ای بسته و به‌شدت طبقاتی بود تیمور خانوف ساختار اجتماعی هزاره را در قرن نوزدهم میلادی چنین ترسیم می‌کند: در رأس هرم اجتماعی هر طایفه، رئیس آن قرار داشت که به نام‌های میر، بیگ،

خان و سلطان از او یاد می‌شد. متداول‌ترین عنوانی که سران هزاره از آن استفاده می‌کردند، میر بود. رؤسای بزرگ هزاره در دایزنگی و بهسود به این عنوان ملقب بودند. میرها تقریباً همه منابع عمده زندگی هزاره‌ها را در اختیار داشتند. زمین زراعتی و چراگاه‌ها که دو منبع بنیادی اقتصاد این مردم بود، عمدتاً در اختیار آن‌ها قرار داشت. میر قسمتی از زمین‌های زراعتی خویش را به نوکران خود می‌داد و بقیه را در اختیار رعیت می‌گذاشت تا روی آن‌ها کار کنند و بخشی دیگر از زمین‌ها به خود میر تعلق داشت که رها یا به صورت بیگار روی آن‌ها کار می‌کردند و محصول آن‌ها به خود میر تعلق می‌گرفت. میرها علاوه بر اینکه زمین‌های زیادی در اختیار داشتند، صاحب گله‌های زیاد گوسفند، بز، گاو و اسب نیز بودند. آن‌ها همچنین در مناطق تحت سلطه خویش از تاجران و کسبه‌کاران نیز مالیات اخذ می‌کردند. میرها و خوانین معمولاً در قلعه‌های محکمی که از سنگ و گل ساخته می‌شد و به برج‌های دیده‌بانی و محافظین مسلح مجهز بود، زندگی می‌کردند. میرها معمولاً زنان زیادی اختیار می‌کردند و بدین دلیل فرزندان بسیار زیادی داشتند. برخی از زنان آن‌ها که خود نیز دختر میر بودند، لباس مردانه و سلاح پوشیده، در کنار شوهران خود قرار می‌گرفتند و حتی گاهی در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. میرها شرکت خود را بالباس‌های فاخر جواهرات و اسب‌های اصیل به دیگران نشان می‌دادند. میر به طور مطلق در میان مردم خود حکم میراند و دستورات او برای مردم حکم قانون را داشت و لازم‌الاجرا بود. اظهارات میر دایزنگی به یکی از محققان خارجی (هارلان)، سند روشنی برای مطلق‌العنان بودن میرهاست. من مالک تمام تابعین خود هستم. اگر بخواهم آن‌ها را به ازبیک‌ها می‌فروشم که حتی هیچ‌یک از آنان درباره مقاومت علیه درخواست‌های من فکر هم نمی‌نمایند. تمام آن‌ها نوکران و غلامان من می‌باشند. (گروه پژوهش سینا، ۱۳۸۱: ۶۰۶)

میرها امور قضایی مهم را شخصاً بر عهده می‌گرفتند و مجرمان را جریمه یا حتی به مرگ محکوم می‌کردند. حکومت میر با نیروی مسلح پشتیبانی می‌شد. میرها گروهی از محافظین خصوصی را همیشه در اختیار داشتند، ولی در صورت نیاز می‌توانستند گروه‌های بزرگ‌تری را

تدارک ببینند. برخی از آن‌ها قادر بودند تا پنج هزار نفر (نیروی) جنگی تهیه نمایند. پایین‌تر از میر رؤسای کوچک‌تری قرار داشتند که بر گروه‌های قبیله‌ای محدودتری ریاست می‌کردند. این رؤسا به نام‌های مختار، ارباب، رئیس و ملک خوانده می‌شدند. آن‌ها از اوامر میر اطاعت می‌کردند و بر رعیت حکم می‌راندند.

در قرن نوزدهم روحانیون در رتبه دوم قدرت و نفوذ و بعد از میرها قرار داشتند. ملاها و سادات رهبری مذهبی هزاره‌ها را در اختیار داشتند و در تمامی کارها حضور داشتند. این گروه از تولد تا مرگ در همه حوادث و رویدادهای اجتماعی و مذهبی حضور فعال داشتند و بدون آن‌ها هیچ محفل مهمی دایر نمی‌گردید. روحانیون و سادات از احترام زائدالوصفی در میان مردم برخوردار بودند. سادات از مردم خمس می‌گرفتند و گاهی زمین‌هایی برای آن‌ها وقف می‌شد و برخی از آن‌ها از این طریق به ثروت‌های کلانی دست می‌یافتند. علاوه بر روحانیون و سادات کربلایی‌ها و زوار، نیز دارای اعتبار و نفوذ دینی و اجتماعی بودند. پایین‌ترین لایه طبقه حاکمه، گروه مسلح میرها بودند که به اصطلاح نوکران نامیده می‌شدند. نوکران کار تولیدی نمی‌کردند و تنها در اختیار میرها قرار داشتند. آن‌ها همیشه در کنار میر بودند و از او حفاظت می‌کردند. جمع مالیات، اجرای اوامر میر و سرکوب مخالفان از وظیفه آن‌ها بود. آن‌ها حتی عاملین دزدی‌ها و چپاولگری‌هایی بودند به دستور میر انجام می‌شد. آن‌ها برای اثبات وفاداری به میر انواع ستم‌ها را بر رعیت روا می‌داشتند. به هر میزانی که بر رعیت ظلم و تعدی می‌کردند، به همان میزان نزد میر، محبوب و تقرب پیدا می‌کردند. رعیت که بخش عمده جمعیت را تشکیل می‌دادند. از لحاظ میزان برخورداری از قدرت، ثروت و منزلت به چند دسته تقسیم می‌شدند:

۱. خرده مالکان یا رعیت مالدار: این گروه که خود تحت استثمار شدید میرها قرار داشتند دهقان‌های کم زمین یا بی زمین را شدیداً استثمار می‌کردند. آن‌ها هرچند امکانات مالی در اختیار داشتند، ولی قدرت و نفوذ اجتماعی‌شان بسیار ناچیز بود.

۲. دهقانان کم زمین: این گروه زمین‌های بسیار کمی در اختیار داشتند و برای امرار معاش خود، روی آن کار می‌کردند. تعدادی نیز دام داشتند که خود آن‌ها را به چرا می‌بردند. دهقانان

کم زمین نه دیگران را در خدمت می‌گرفتند و نه خود برای دیگران کار می‌کردند؛ جز در مواقع خشک‌سالی که مجبور می‌شدند برای امرار معاش دست به هر کاری بزنند. این گروه از مردم هم از لحاظ تعداد کم بودند و هم امکانات ناچیزی در اختیار داشتند و از این‌روی، نقش قابل توجهی در جامعه ایفا نمی‌کردند.

۳. دهقانان بی زمین: این گروه که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، زمینی در اختیار نداشتند و روی زمین‌های میر یا خرده‌مالکان کار می‌کردند. دهقانان هم به میرها مالیات می‌پرداختند، هم از سوی خوانین و میرها به بیگاری گرفته می‌شدند و هم نیروی مسلح میرها را تأمین می‌کردند.

۴. بردگان: در قرن نوزده میلادی در میان هزاره‌ها برده نیز وجود داشت. بردگان درواقع کسانی بودند که در جنگ‌های میان قومی اسیر می‌شدند، یا به دلیل فقر و ناتوانی از پرداخت دیون به بردگی برده می‌شدند (خانوف، ۱۳۷۲: ۹۹-۱۴۲).

ساختار قومی، اقتصادی شیعیان مرکزی قرن نوزدهم میلادی که تیمورخانوف ترسیم کرده است، شکل نموداری زیر را به خود می‌گیرد:



نمودار ساختار قومی، اقتصادی شیعیان مرکزی افغانستان

پس از جنگ‌های خونین دهه ۱۸۹۰ که حکومت عبدالرحمان علیه شیعیان مرکزی را تدارک دیده بود نظام اجتماعی اقتصادی و سیاسی این مردم به شدت تغییر کرد. میرها و روحانیان متنفذ نابود یا به شدت تضعیف شدند و جای آنان را نمایندگان دولت گرفتند. ولسوال (فرماندار) و پلیس جای میر و نوکران او را گرفتند و قاضی سنی جای روحانی شیعی را گرفت. از آنجاکه نمایندگان دولت، برخلاف میرها و روحانیان محلی، با مردم ارتباطی نداشتند، از هر قریه یک نماینده به نام قریه دار گرفته شد تا رابط نمایندگی حکومت و مردم باشد. از این روی ساختار قومی جامعه امروزی شیعیان مناطق مرکزی کم‌وبیش تفاوت یافته است. در ادامه ساختار قومی یکی از مناطق (جاغوری) را طرح می‌کنیم. مردم این منطقه به چهار گروه قومی یا طایفه تقسیم می‌شوند. هر طایفه در محدوده جغرافیایی مشخصی سکونت دارد. شمار اندکی نیز به دلیل نداشتن زمین در منطقه قومی خود، در مناطق طوایف دیگر سکونت اختیار کرده‌اند. هر طایفه به تیره‌ها یا شاخه‌های فرعی‌تری تقسیم شده است. این تقسیمات همچنان ادامه می‌یابند تا به خاندان‌های مشخصی می‌رسند. تقسیمات قومی تا آنجا که حافظه افراد یاری می‌دهد، بر اساس نسل‌های واقعی استوارند از این روی می‌توان حدس زد که تقسیمات بالاتر آن نیز ممکن است مبنای خونی واقعی داشته باشند. از میر و خان دیگر خبری نیست، ولی موسفیدان و افراد بانفوذی وجود دارند که در تصمیم‌گیری‌های مهم منطقه‌ای از گروه قومی خود نمایندگی می‌کنند. در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی، هر تیره‌ای از طوایف نماینده‌ای داشت که افزون بر انعکاس نظرات گروه خود، مخارج جبهه و جنگ را به نسبت لازم از قوم خود جمع‌آوری کرده، به مراجع ذی‌صلاح تحویل می‌داد. این احساس تعلق قومی به اندازه‌ای نیرومند است که حتی بر امور مذهبی نیز تأثیر گذاشته است. برای مثال، علمای دینی اغلب از سوی اقوام خود حمایت می‌شوند و حوزه کاری آنان نیز به منطقه قومی‌شان محدود می‌شود. همچنین، اگر یک‌تن از افراد قوم فوت کند، اعضای آن قوم از راه‌های دور و نزدیک در مراسم ختم و فاتحه او شرکت می‌کنند؛ درحالی‌که از دیگر گروه‌های قومی تنها کسانی در مراسم شرکت می‌کنند که از نظر جغرافیایی در نزدیکی خانواده شخص درگذشته زندگی می‌کنند و با وی آشنایی شخصی داشته‌اند. یکی دیگر از نشانه‌های

نیرومندی احساس قومی این است که اگر فردی از اعضای یک قوم به‌طور جدی از سوی قومی دیگر تهدید شود یا به قتل برسد، همه اعضای گروه احساس وظیفه کرده تا آنجا که در توان دارند از وی در برابر قاتل یا تهدیدکننده دفاع و حمایت می‌کنند. در این منطقه هر فرد از تعلق قومی خودآگاهی دارد و به‌طور دقیق می‌داند که به کدام طایفه و تیره متعلق است.

در جامعه‌ای که قومیت ریشه‌های عمیق و گسترده دارد، طبیعی است که تعصب و تبعیض قومی نیز شکل می‌گیرد. در افغانستان، تبعیضات قومی همواره اساس عملکردهای سیاسی فرهنگی و اقتصادی بوده، قوم حاکم تا حدی که توانسته دیگر اقوام را از حقوقشان محروم ساخته است. اقوامی که بیشتر جمعیت آن‌ها شیعه‌اند، به‌طور مضاعف از تبعیض رنج می‌برند. گذشته از این، در میان شیعیان نیز تعصب‌های قومی به اشکال گوناگون دیده می‌شود. برای مثال، شیعیان شهر کابل هرچند در سطح کلان احساس مشترک دارند، ولی وقتی در روابط میان گروهی آنان دقت می‌کنیم می‌بینیم فاکتور قومی بسیار فعال و تأثیرگذار است. بدین ترتیب که قزلباش‌ها در بسیاری از مراسم و برنامه‌ها، از هزاره‌ها جدايند و هزاره‌ها نیز به هزاره‌های بهسودی دایزنگی جاغوری و مانند این‌ها تقسیم می‌شوند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۶۴-۲۶۵).

ب) قشربندی اجتماعی

پیش از هر چیز، لازم است که مفهوم قشربندی اجتماعی (Real Stretation) را توضیح دهیم به نظر یکی از جامعه‌شناسان، قشربندی اجتماعی عبارت است. از: «نابرابری تمام اقشار مردم که در نتیجه داشتن پایگاهی در سلسله‌مراتب اجتماعی، دستیابی متفاوتی به مزایای اجتماعی دارند. (رابرتسون، ۱۴۰۱: ۲۰۳) قشربندی اجتماعی دارند لازمه زندگی است، ولی قشربندی اجتماعی جوامع گوناگون از جنبه‌های مختلف باهم تفاوت دارند. قشربندی اجتماعی می‌تواند براساس دین، اقتصاد، تحصیلات، جنس، سن و مانند این‌ها شکل گیرد. به‌طور معمول، ترکیبی از امور یادشده قشربندی اجتماعی را شکل می‌دهد، ولی به دلیل اهمیت فراوان برخی از آن‌ها، یک یا چند مورد، نقش بیشتری در شکل‌گیری قشربندی اجتماعی دارند.

هرچند جامعه شهری و روستایی افغانستان، تفاوت چشم‌گیری باهم ندارند و شهرهای افغانستان از ویژگی‌های شهرنشینی کمتر برخوردارند. تفاوت‌های قابل‌توجهی میان آنها دیده می‌شود. از این‌روی، لازم است که درباره آن دو به‌طور جداگانه بحث کنیم که دوره جمهوریت در شهر کابل افشار اجتماعی زیر میان شیعیان دیده می‌شد:

۱. رهبران جهادی و مسئولان بلندرتبه دولتی

گرچه ارزش‌های جهادی در نظام سیاسی نداشتند، جایگاه مهمی ندارد، ولی برخی از رهبران جهادی توانسته‌اند. از موقعیت‌های جهادی خود استفاده کرده و در ساختار اجتماعی - سیاسی آن دوره جایگاه بالایی برای خود تدارک ببینند. وزرای شیعی دوره‌های اداره موقت و انتقالی از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳ اغلب از رهبران و فرماندهان جهادی بودند. از ویژگی‌های این گروه آن است که آنان را به‌سختی می‌توان ملاقات کرد و محافظان مسلح از خانه‌های آنان نگهبانی می‌کنند. این محافظان مسلح در مکان‌های گوناگون آنها را همراهی می‌کنند. مسئولانی که در پست‌های بالای دولتی قرار دارند ولی از رهبران و فرماندهان جهادی نیستند، در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. مشاوران رئیس‌جمهور، وزراء، معاونان ایشان و افرادی که پست‌هایی در این سطح دارند، از جمله کسانی‌اند که منزلت بالایی در جامعه دارند. البته منزلت این افراد بیشتر رسمی است و تا هنگامی که افراد این پست‌ها را در اختیاردارند از چنین موقعیتی برخوردارند. (آیتی، ۱۴۰۳: ۲۲۵-۲۲۶)

۲. علما و روحانیان

روحانیان درجات اجتماعی متفاوتی دارند. بخشی از منزلت اجتماعی آنان محصول علم و موقعیت مذهبی آنان است و بخش دیگر، از امکانات مالی و مانی آنان ناشی می‌شود؛ بنابراین، همه روحانیانی که منزلت اجتماعی بالایی دارند از علم بیشتری برخوردار نیستند و برعکس، در هر حال، علمای دینی طراز اول، نفوذ و موقعیت اجتماعی بسیار زیادی در میان مردم دارند. علماء برخلاف مقامات دولتی، همواره با مردم‌اند و مرجع و پناهگاه بسیاری از

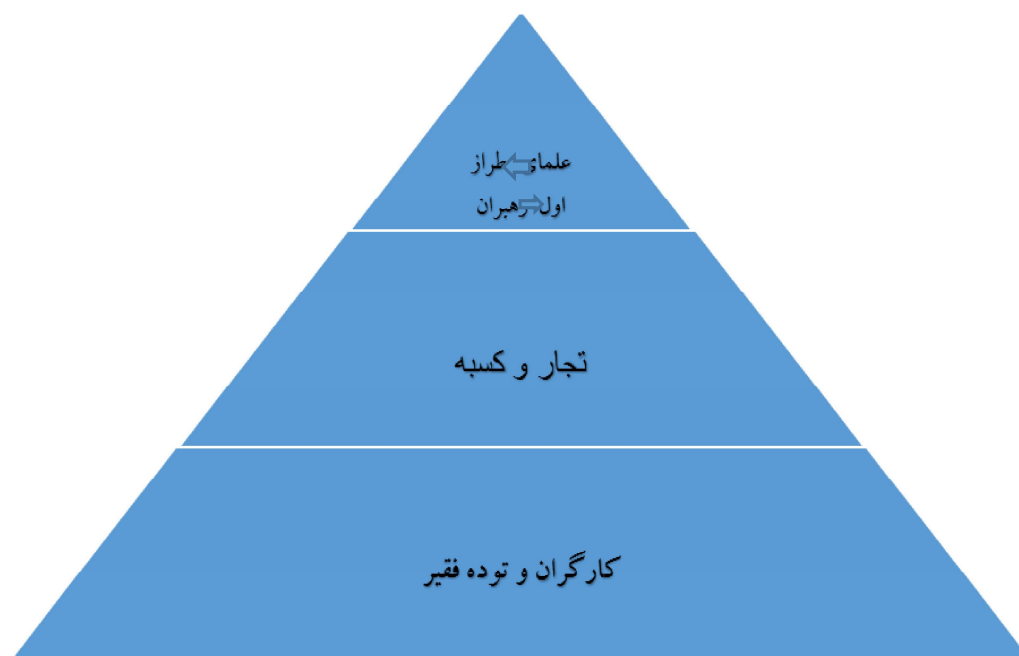
فقرا و مستمندان‌اند. برخی از آنان در مقام قاضی نیز قرار دارند و مردم پیوسته برای حل دعاوی حقوقی خود به ایشان مراجعه می‌کنند.

۳. تجار و کسبه

ثروتمندان شهری که به تجارت و خرید و فروش اشتغال دارند، از موقعیت ممتاز اجتماعی برخوردارند. کسانی که طی چند نسل در این طبقه قرار داشته‌اند. احترام و حیثیت بیشتری دارند و افرادی که در سال‌های گذشته بر اثر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توانسته‌اند به ثروتی دست پیدا کنند نیز به سرعت منزلت اجتماعی متناسب با ثروت خود یافته‌اند.

۴. عامه مردم

در شهرهای افغانستان، از جمله کابل، بیشتر مردم فقیر و ناتوان‌اند. جنگ‌های طولانی و بی‌کاری‌های مزمن، زندگی قشر وسیعی از مردم را فتح کرده است. این در همه بار اقتصادی و اجتماعی افشار بالاتر را بر دوش می‌کشند زیرا سیاستمداران شیعی به پشتوانه آنان پست‌های دولتی را اشغال کرده‌اند و تاجران و کاسبان نیز آنان استفاده مادی می‌کنند باوجود این توده مردم به افشار بالاتر احترام می‌گذارند. هر روز، شمار زیادی از کارگران ساده و نیمه ماهر صبح زود در میدان‌های شهر کابل تجمع می‌کنند. بسیاری از آنان نیز تا ظهر به امید پیدا کردن کار انتظار می‌کشند، ولی سرانجام با دست خالی ناامیدانه به خانه‌های محقر خود بازمی‌گردند.



نمودار قشربندی اجتماعی شیعیان افغانستان در شهرها
قشربندی اجتماعی در روستاها با شهرها بسیار متفاوت است. قشربندی اجتماعی
روستاها از این قرار بوده است:

۵. علمای متنفذ

عده‌ای از علما و روحانیان در رأس امور اجتماعی قرار دارند و از بیشترین اعتبار و حیثیت برخوردارند. این دسته از علما که اغلب از تحصیل‌کردگان حوزه نجف یا حوزه قم و دارای تحصیلات متوسط‌اند، سال‌ها میان مردم حضور داشته‌اند و شریک شادی‌ها و غم‌های ایشان بوده‌اند. از این‌رو، به‌رغم لغزش‌های کوچک و بزرگی که در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی از عده‌ای از آنان سرزده است. همچنان نفوذ و محبوبیت خود را نزد عامه مردم حفظ کرده‌اند. این دسته از علما مرجع مردم در مسائل خانوادگی و حقوقی‌اند. آنان این قدرت را دارند که در هر زمان مردم را بسیج کنند. «برای رفع نزاع‌ها و کدورت‌ها معمولاً سادات و علما را مأموریت می‌دهند و به اصطلاح «قاضی» قرار می‌دهند. نزاع‌هایشان را براساس مذهب (اثنا عشری) فیصله می‌دهند و به آن اصطلاحاً «حکم شریعت» می‌گویند» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۹۲).

۶. ریش سفیدان

ریش سفیدان از ویژگی‌های شخصی برجسته‌تری برخوردارند و می‌توانند در امور دیگران دخالت و مشکلات آنان را حل و فصل کنند. ریش سفید افزون بر توانایی‌های شخصی، باید از امکانات مالی و نیروی انسانی کافی نیز برخوردار باشند. آنان اغلب از سوی خاندان و اقوام خود پشتیبانی می‌شوند و بدون آنکه هیچ‌گونه پست رسمی داشته باشند از موقعیت و منزلت اجتماعی بالایی میان مردم خود برخوردارند. مردم در بسیاری از امور با آنان مشورت می‌کنند و در صورت بروز اختلافات خانوادگی و دعاوی حقوقی نزد ایشان می‌روند.

۷. زمین‌داران

مناطق مرکزی افغانستان اغلب کوهستانی است و زمین‌های زراعتی در مقایسه با جمعیتی که روی آن‌ها زندگی می‌کنند بسیار ناچیز است. از این روی، زمین‌داران کلان در این مناطق وجود ندارند یا به ندرت دیده می‌شوند. البته، در گذشته میرها و خوانین زمین‌های زیادی داشتند ولی در مقابل توده مردم زمینی نداشتند؛ و روی زمین‌های ایشان کار می‌کردند اما امروزه که روزگار میرها و خوانین به سر رسیده است، زمین‌های کشاورزی در قطعات کوچک‌تر میان مردم توزیع شده است. بدین دلیل، زمین‌داران کلان وجود ندارند. با وجود این، عده‌ای بیش از توان و نیاز شخصی خود زمین در اختیار دارند و زمین‌های خود را به دهقان‌های بی زمین می‌دهند تا روی آن کار کنند. از آنجاکه زمین برای این مردم ارزش فراوانی دارد و زمین‌داران نیز از جایگاهی اجتماعی بالایی برخوردارند. این افراد استعداد خوبی برای تجارت دارند و بسیاری از آنان، تعدادی مغازه و وسایط نقلیه باربری و مسافربری در اختیار دارند. افزون بر این، بیشتر این افراد فرصت و امکانات کافی در اختیار دارند که به فعالیت‌های اجتماعی بپردازند. از این رویه بسیاری از زمین‌داران نفوذ و منزلت اجتماعی مناسبی دارند.

۸. روحانیان و معلمان

چنان‌که پیش از این اشاره شد، علما در رأس هرم قشر بندی اجتماعی روستاهای شیعی مرکز

افغانستان قرار دارند، اما دیگر روحانیان که شماری از آنان ملای مکتب‌خانه‌هایند در رده‌های پایین‌تر هرم قشربندی اجتماعی قرار می‌گیرند. از نظر منزلت اجتماعی این دسته از روحانیان و معلمان مکاتب در یک طبقه قرار می‌گیرند؛ زیرا هر دو گروه وظیفه آموزشی را بر عهده دارند. این قشر اجتماعی از نظر معنوی بسیار محترم‌اند، ولی چون بیشتر آنان از امکانات اقتصادی اندکی برخوردارند و در حل و فصل امور کلان مردم نیز سهیم نیستند، موقعیت اجتماعی متوسطی دارند.

۹. دهقانان کم‌زمین

بخش عمده جمعیت شیعیان در مناطق مرکزی را دهقانانی تشکیل می‌دهند که به دلیل کم بودن سطح زمین‌های زیر کشت‌شان خود، روی آن‌ها کار می‌کنند و تمام مراحل کاشت، داشت و برداشت را بدون کمک گرفتن از دیگران انجام می‌دهند.

عده‌ای از آنان به دلیل آنکه نیروی انسانی اندک یا زمین بیشتری دارند از نیروی دهقانان بی زمین نیز استفاده می‌کنند. شمار اندکی از ریش‌سفیدان به این قشر تعلق دارند. این قشر منزلت اجتماعی متوسطی دارد و امتیازات و مشکلات آن در یک سطح است. دهقانان کم زمین به ندرت به دیگران نیاز می‌کند؛ زیرا با سخت‌کوشی تمام، مخارج خود را از زمین اندکی که در اختیار دارند، درمی‌آورد.

۱۰. دهقانان بی‌زمین

شمار زیادی از شیعیان مناطق مرکزی افغانستان هیچ زمینی در اختیار ندارند آنان که روی زمین‌های دیگران (زمین‌داران و دهقانان کم زمین) کار می‌کنند، محل سکونت ثابتی ندارند و بر زمینی که روی آن کار می‌کنند. سکونت می‌کنند. خانه‌هایی که برای سکونت به دهقانان داده می‌شود، معمولاً محقر است و با آنکه ایشان انسان‌هایی شریف و امانت‌دارند، در همه عرصه‌های اجتماعی موقعیت پایین‌تری دارند. برای مثال، آنان در مجالس و مراسم در پایین‌ترین بخش مجلس می‌نشینند و پذیرایی و خدمت به مردم وظیفه ایشان است. گروهی

از کارگران روستاها روی زمین کار نمی‌کنند، بلکه به صورت روزمزد برای مردم کار می‌کنند. این گروه نیز موقعیت اجتماعی دهقانان بی زمین را دارند.

قشربندی در شهرها و روستاها بسیار جدی است و هر قشر حقوق و تکالیف مشخصی دارد که به طور جدی انتظار می‌رود آن‌ها را مراعات کند. در معاشرت‌ها اعضای اقشار پایین‌تر مطابق با هنجارهای اجتماعی باید به اعضای اقشار بالاتر احترام بگذارند. در مجالسی نیز هر کس در جایگاهی متناسب با قشربندی اجتماعی خود می‌نشیند. برای مثال هیچ‌گاه یک عالم بانفوذ کنار در نمی‌نشیند. هرچند در رأس مجلس جایی برای نشستن نباشد. یکی از وضعیت‌هایی که قشربندی به خوبی در آن احساس می‌شود، شستن دست‌ها پیش و پس از غذاست. در افغانستان به طور عمومی پیش و پس از غذا دست‌های مهمانان را می‌شویند. این کار براساس منزلت اجتماعی افراد صورت می‌پذیرد و این رفتار از نظر اجتماعی کاملاً یک امری پذیرفته شده است (بختیاری، ۱۱۳۸۵: ۲۷۱).

بنابراین، در جامعه شیعی افغانستان قشربندی اجتماعی در شهر و روستا تفاوت‌های دارد، اما در هر دو مورد، براساس منابع چندگانه‌ای استوار است: در شهر عواملی چون مذهب، سیاست و اقتصاد قشربندی اجتماعی را تشکیل می‌دهد، درحالی‌که در روستاها فاکتورهای مذهب، زمین و پول نقش بیشتری در شکل‌گیری قشربندی اجتماعی دارند.

۱۱. تحرک اجتماعی

یکی از ابعاد مهم قشربندی اجتماعی، تحرک اجتماعی است. تحرک اجتماعی به معنای حرکت با جابه‌جا شدن افراد از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر است. با مطالعه تحرک اجتماعی درمی‌یابیم که قشربندی اجتماعی تا چه اندازه به افراد اجازه می‌دهد که از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه دیگر (چه از پایین به بالا و چه از بالا به پایین) حرکت کنند. در جوامع بسته و سنتی، گاهی حتی تحرک اجتماعی مجاز نیست (مانند جامعه کاستی هندوستان) و گاهی از نظر اجتماعی و فرهنگی مجاز است، ولی در عمل بسیار سخت و دشوار است؛ زیرا ساختار اجتماعی و امکانات مادی به گونه‌ای است که بسیاری از افراد

امکان تغییر پایگاه اجتماعی خود را ندارند؛ اما در جوامع باز و دموکراتیک، افزون بر اینکه تحرک مجاز و مشروع است. شرایط و امکانات آن نیز تا حد زیادی فراهم است؛ بنابراین تحرک اجتماعی در جامعه روستایی و شهری از جنبه‌های گوناگون تفاوت خواهد داشت. در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی، نظم اجتماعی چنان از هم پاشید که ساختار اجتماعی گذشته به کلی دگرگون شد. از آنجاکه شیعیان افغانستان در جامعه کلان‌تری به نام جامعه افغانی زندگی می‌کنند تحرک اجتماعی آن‌ها نیز به ساختار کلان این جامعه بستگی دارد. محدودیت‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراوانی از سوی رژیم‌های گذشته بر شیعیان این کشور اعمال می‌شد. این محدودیت‌ها نه تنها از تحرک اجتماعی مثبت (حرکت از پایگاه‌های پایین‌تر به پایگاه‌های بالاتر) شیعیان جلوگیری می‌کرد، بلکه شتاب تحرک اجتماعی منفی آنان را سریع‌تر می‌ساخت در نظامی که پس از دوره‌های جنگ و آشوب در افغانستان به وجود آمده، شرایط به نفع شیعیان افغانستان تغییر کرده است. امروز فضای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای عموم مردم افغانستان بازتر و زمینه مشارکت و فعالیت مساعدتر شده است. شیعیان دوره جمهوری اسلامی افغانستان، سهم قابل‌توجه در کابینه دولت داشتند و نقش فعالی در عرصه فرهنگ و مطبوعات ایفا کرده، در زمینه اقتصاد نیز گام‌های مثبتی برداشته‌اند. گرچه در سال‌های اخیر، نهاد آموزش و پرورش به‌طور جدی صدمه دید ولی آزادی شیعیان از سلطه استبدادی و تبعیض‌آمیز حکومت مرکزی باعث شد که آنان در مقایسه با گذشته، مدارس بیشتری را در مناطق خود تأسیس کنند و شمار بیشتری از کودکان ایشان به تحصیل بپردازند. برخی از مناطق شیعی که در سال‌های گذشته مدارس بیشتری داشتند، در دوره جمهوریت که دانشگاه‌های افغانستان فعال شده بود، بیشترین میزان دانشجوی دختر و پسر را داشتند. روشن است که تحصیلات دانشگاهی امروزه یکی از وسایل رسمی برای ارتقای منزلت به شمار می‌آید. از این رویه حضور بیشتر در دانشگاه‌ها به معنای کسب وسایل تحرک اجتماعی است؛ بنابراین، تحرک اجتماعی در جامعه شهری در حد قابل قبولی وجود داشت و امیدواری بودند که با نهادینه شدن وسایل و راه‌های تحرک اجتماعی میزان آن بیشتر شود. تحولات اخیر بر جامعه روستایی در تأثیر فراوان، ولی

متفاوتی بر جای گذاشته است. در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی، قدرت از دست ریش‌سفیدان محلی به فرماندهان محلی جهاد منتقل شد و شرایط جنگی، بسیاری از متمولان را فقیر و فقیران بسیاری را متمول ساخت. مهاجرت به کشورهای عربی، اروپایی و آمریکایی باعث شد که شماری از دهقانان کم زمین و بی‌زمین ثروت و دارایی فراوانی به دست آورند. از سوی دیگر، در برخی از مناطق شیعی که مکاتب به‌طور گسترده فعال بوده فرزندان افراد بی‌بضاعت فرصت تحصیل یافتند و با سپری کردن تحصیلات دانشگاهی، معلم، پزشک یا مهندس شدند (همان، ۲۷۲).

نتیجه

بررسی دو سده تحولات نشان می‌دهد که ساختار قدرت و قشربندی جامعه هزاره نه یک‌بار، بلکه چند بار بازسازی شده است. نخست با براندازی نظام میرهای فئودال به‌دست عبدالرحمان و استیلای اربابان افغان؛ سپس با برآمدن روحانیان تحصیل‌کرده حوزه‌ها؛ و در دوران جهاد با ظهور فرماندهان و سران احزاب. در هر مرحله، منزلت مذهبی و مالکیت زمین و بعدها سیاست و ثروت محور سلسله‌مراتب باقی ماند، اما بازیگران آن تغییر کردند. یافته‌های این مقاله آن است که قشربندی شهری دوره جمهوریت بر مذهب، سیاست و اقتصاد، و قشربندی روستایی بر مذهب، زمین و پول استوار بوده است و قومیت، به‌ویژه در صحنه سیاسی چنان‌که انتخابات ۱۳۸۳ نشان داد؛ همچون محوری فعال در کنار این عوامل عمل می‌کند. در عین حال، گسترش تحرک اجتماعی از راه جهاد، مهاجرت و تحصیل، نخستین بار امکان عبور از مرزهای منزلت محدودکننده گذشته را برای شیعیان فراهم آورده است؛ تحولی که به بازتعریف جایگاه شیعیان در ساختار قدرت ملی افغانستان انجامیده است. پژوهش‌های آینده می‌توانند با تکیه بر داده‌های آماری و مشاهده میدانی گسترده‌تر، پایداری این تحرک و پیامدهای آن را در دوره‌های پس از جمهوریت بسنجند.

کتابنامه

- آیتی، عبدالقیوم، (۱۴۰۳)، جایگاه هزاره‌ها در نظام سیاسی افغانستان، کابل، واژه.
- بختیاری، محمدعزیز، (۱۳۸۵)، شیعیان افغانستان، با راهنمایی: محمود تقی‌زاده داوری، قم، انتشارات شیعه‌شناسی.
- پولادی، حسن، (۱۳۸۰)، هزاره‌ها، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
- ترنر، جان‌اتان، (۱۳۷۸)، مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی، ترجمه محمدعزیز بختیاری و محمد فولادی؛ قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- خانوف، تمیور، (۱۳۷۲)، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان.
- خسروشاهی، هادی، (۱۳۷۰)، نهضت‌های اسلامی افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رابرتسون، یان، (۱۴۰۱)، درآمدی بر جامعه، ترجمه حسین بهروان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- روآ، اولیویه، (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- عبدلی، حسین، (۱۳۹۱)، شیعیان افغانستان، تهران، مضراب.
- فرهنگ، سید محمدحسین، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- گروه پژوهش سینا، (۱۳۸۱)، افغانستان در سه دهه اخیر، موسسه فرهنگی ثقلین، قم.
- موسوی، سیدعسکر، (۱۳۷۹)، هزاره‌های افغانستان در تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست، ترجمه اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی نقش سیمرغ.

The International Encyclopedia of The Social Sciences, edited by David L. Crowell
Collier and Macmillan, 1968, vol. 5 p. 167.

